هو العلیم

# فلسفه و حکمت هبوط حضرت آدم علیه السلام به عالم دنیا

شرح حدیث عنوان بصری ـ حقیقت دنیا و شیطان ـ جلسه ۱۰۰

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذبالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
وصلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم محمّد
وعلی آل بیته الطّاهرین، و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

**فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيهِ الدُّنْيا، وَ إِبْلِيسُ، وَ الْخَلْقُ. وَ لَايطْلُبُ الدُّنْيا تَكَاثُرًا وَتَفَاخُرًا، وَ لَايطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزّا وَ عُلُوًّا، وَ لَايدَعُ أَيامَهُ بَاطِلًا.**

امام صادق علیه‌السّلام به عنوان می‌فرمایند که: سه چیز است که اگر خداوند توفیق بدهد و این سه چیز را نصیب شخصی بکند، برای او این مسائل حاصل‌می‌شود، مطلب اول: بنده ملکیتی در آن چه که خداوند به او داده احساس‌نکند، مطلب دوّم: تدبیری برای خودش نیندیشد و امورخود را به خدا واگذار کند و خیر و صلاحِ او را، بر خیر و صلاحی که خودش از روی هوی‌ها و از روی اموری که صحیح او با سقیم او مختلطاست تشخیص می‌دهد، ترجیح بدهد. چون اگر انسان مطلبی را صحیح تشخیص بدهد، همان تشخیص و اختیار الهی است، تفاوتی نمی‌کند.

اگر انسان مسأله‌ای را با هوی و با تعلّقات و بادخالت مسائل دنیوی که صبغه و رنگ الهی گرفته، مخلوط کند و بعد این را برای خودش طریق و مسیر قرار بدهد، این فائده‌ای ندارد، این قاطی است، واقعاً امرخودش را به خدا تفویض کند و واقعاً امور خودش را و تدبیر امور خودش را به او واگذار کند، مطلب سوّم: جمله اشتغالش به آن باشد که خداوند امر می‌کند و نهی می‌کند. خب این سه مطلبی است که حضرت می‌فرمایند یک بنده باید به این سه‌مطلب بپردازد. حالا اگر خدای متعال او را توفیق داد و این سه مسأله برای او حاصل شد، نتیجه حصول این سه مسأله این است که دنیا و شیطان و مردم دیگر در برابر او نمی‌توانند عرض اندام کنند. **«هانَ عَلَیه»** یعنی سست می‌شود، پست می‌شود از آن ابهّت و جلال و مقامِ آنها کاسته می‌شود، چون ابلیس برای خودش مقامی‌دارد دیگر، حالا اگر امروز خداوند به ما توفیق داد یک شمّه‌ای از مقام جناب ابلیس ما عرض کنیم خدمت رفقا و دوستان، تا بدانند که این بزرگوار را دست‌کم نگیرند، این خیلی برای خودش حساب و کتاب و دفتر و دستکی دارد.

ولی با تمام این احوال، آن ابهت و جلالِ ابلیس دیگر برای او سست می‌شود، یعنی بر او غالب می‌شود، غلبه می‌کند، بر او مسلّط می‌شود و مطلب دیگر اینکه مردم دیگر از چشم او می‌افتند، حساب و کتاب‌های مردم، دیگر برای او صورت دیگری پیدا می‌کند، توقّعات مردم دیگر چهره دیگری به او می‌نمایاند، تمنّیات

مردم و خواست‌های مردم برای او دیگر مفهوم دیگری پیدا می‌کند، کأنّ این در این طرف جوی و مردم در این طرف جوی قرار می‌گیرند، این در این طرف نهر و مردم در طرف دیگر قرار می‌گیرند. البتّه حالا باید ببینیم که این مردم کی هستند؟ و چه‌توقعّاتی دارند؟ و یا اینکه جناب ابلیس که ما قول دادیم در جلسه گذشته راجع به ایشان این دفعه صحبت کنیم بالاخره ایشان یک حقّی بر گردن همه ما دارند، چون اگر نبود ایشان این دنیا به پا نبود.

**حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام می‌فرماید**: لَو عَقِلَ أَهلُ الدُنیاخَربت الدنیا[1]، **اگر همه مردم عاقل بشوند دیگر دنیا خراب می‌شود. چیزی از دنیا دیگر باقی نمی‌ماند. علی‌کل‌حال ایشان حقّ بزرگی برگردن همه ما دارند و حقّ بزرگ‌تری بر گردن سلاک دارند، که حالا اگر خدا توفیق بدهد بتوانیم به این نکته بپردازیم. آخر نباید دیگر ما ... خیلی هم خدا را خوش نمی‌آید ما شمشیر را بکشیم و با تازیانه بیفتیم به جانش، یک قدری هم با او راه بیاییم، یک قدری هم با او کناربیاییم، یک خرده تعریفش را بکنیم، بله یک خرده، خوب است، بد نیست!**

امام صادق علیه‌السّلام همان‌طوری که در مجلس قبل اگر رفقا و دوستان نظرشان‌باشد عرض شد که در این عبارت مطالبی را می‌خواهند به عنوان بفرمایند. اوّل اینکه نتیجه این سه امر چه خواهد بود، تدبیر امور به پروردگار، عدم‌احساس‌ملکیت و تعلّق نسبت به ما یتملّک، هر چه می‌خواهد باشد، چه تمام‌زمین را به اسم یک فرد کنند، چه یک لباس و یک پیراهن به اسم او باشد، تفاوتی از این نقطه‌نظر در راه و سیر و سلوک و خروج از تعلّقات ندارد، یعنی زیادی و کمی ارتباطی به این مطلبی که باید به او بپردازیم و منظور کلام امام صادق علیه‌السّلام است، ندارد. و دیگر اینکه امور خود را به آنچه که مورد رضای الهی‌است بگذراند، در آنچه که خداوند به او امر کرده و یا اینکه خدای متعال او را نهی می‌کند و باز می‌دارد، این یک مسأله.

مطلب دیگر اینکه حضرت در اینجا، این سه نکته را در کنار هم قرار می‌دهند و این علّتش چیست؟ یکی دنیا، و یکی ابلیس و شیطان و سوّم مردم، خلق، منظور حضرت که می‌فرمایند خلق، در و دیوار که نیست! حیوانات که نیستند، جنّ و ملائکه و اینها که نیستند، آنها برای خودشان حساب و کتابی‌دارند و ارتباطی به ما ندارند، منظور از خلق یعنی‌همین مردم و منظور امام علیه‌السّلام از خلق، آن افرادی که ما با آنها ارتباط نداریم هم که نیست، به ما چه‌مربوط است؟ افرادی که الآن در آن طرف، در افریقا زندگی می‌کنند چه ارتباطی به ما دارند که امام بفرماید که از آنها بر حذر باش؟ ما اصلًا کی آنها را می‌بینیم که حالا بخواهیم بر حذر باشیم یا نباشیم، مردمی که الآن در آمریکا دارند زندگی می‌کنند چه ارتباطی به ما دارند؟ آنها برای خودشان زندگی

[1] غررالحکم، جلد دوم، صفحه‌ی ۵۷۹ الی ۶۰۳

دارند، ما هم برای خودمان زندگی داریم، امام که نمی‌فرماید: هان علی افرادی که در آنجا هستند! مردمی که در استرالیا دارند زندگی می‌کنند برای خودشان زندگی می‌کنند، ما اصلًا آنها را در عمرمان یک بار هم نمی‌بینیم، خود امام صادق هم آنها را به حسب ظاهر ندیده، حالا فرض کنید که فقط امام صادق در همان حیطه مدینه و شهر و همان محل‌شان بودند که دارند با عنوان این مطلب را بیان می‌کنند، و وقتی که به عنوان می‌فرمایند مردم دیگر آن ابهت و موقعیتشان را پیش تو از دست‌خواهند داد منظور کیست؟ یعنی همین همسایه، همین همسایه، همین مردمِ کوچه و خیابان، همین قوم و خویش، همین افرادی که با آنها روز و شب سر و کار داری، نه آن افرادی‌که آن طرف امریکا هستند، آن طرف آمریکا هستند به ما چه مربوط است؟ حالا چه ما فحششان بدهیم یا ندهیم، برای خودشان دارند زندگی می‌کنند.

امام می‌فرمایند به خودت بیا بپرداز و درد بی‌درمانِ خود را در محدوده خودت بیا دوا کن، نه اینکه اینطرف آنطرف برو، متوجّه هستید چه می‌خواهم بگویم! هی به این در آن در نزن، بیا آن درمان را در همان محدوده منزل خودت، آنجا بیا پیداکن، نه اینکه از اینجا فرار کنی به چپ بزنی به راست بزنی به بالا بزنی به پایین بزنی، آنها به ما چه مربوط است؟! ما به آنها چه مربوط هستیم؟! این حرف‌ها چیست؟ در همان اتاق خودت درمان را بیاب، در همان تشکی که رویش نشسته‌ای، در همان صندلی که رویش نشسته‌ای، در همان لباسی که در درون آن لباس قرارگرفتی، در همان‌جا درمان را بیا پیدا کن. از کی داری فرار می‌کنی؟ به کجا می‌خواهی مطلب را بزنی؟ از چه حقیقتی می‌خواهی فرار کنی؟ و قالب غیر حقیقی را در لباس حقیقی می‌خواهی در بیاوری! از کی؟ پس امام علیه‌السّلام که می‌فرماید: «هان علیه الخلق» داریم نزدیک می‌شویم به مسأله، که منظور امام از این مردم کیست؟ ما خودمان هستیم، حالا این خودمان فعلًا باشد تا ببینیم چه‌محدوده‌ای از این خود و چه مرتبه‌ای از مراتب وجودی که بر انسان حاکم‌است.

خب این هم یک مطلب، که این مطلب بسیار مطلب مهمّی‌است، دنیا، ابلیس و خلق، این سه تا را امام صادق علیه‌السّلام در کنار هم گذاشتند، اینها پست‌می‌شوند، اینها بی‌اعتبار می‌شوند، اینها از ارزش می‌افتند، انسان دیگر یک‌جور دیگر به اینها نگاه می کند به ابلیس یک قسم دیگر نگاه می‌کند تا بحال یک قسم ما نگاه می‌کردیم و درست هم نگاه می کردیم، نه اینکه خلاف باشد و باید هم اینطور باشد، منتهی امام صادق علیه‌السّلام می‌خواهند مطلب را ببرند بالا، نمی‌خواهند ما یک‌جا توقّف کنیم، نمی‌خواهیم از ابلیس یک‌بت بتراشیم در مقابل او و هی در قبال او تواضع کنیم، بزرگ پنداشتن ابلیس انحطاط از آن مقام عزّ و علوّ و متانت و درجه‌ایست که خدای متعال برای من و شما قرار داده، بزرگ پنداشتن ابلیس، عبارت است از تواضع و سجده در قبال این شخصیت بزرگ و این شخصیت عظیم، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید ابلیس کیست که بخواهیم حالا این را بزرگش کنیم، البتّه باید مواظب باشیم همان‌طوری که خدمتتان عرض شد، حالا امروز هم یک

مقداری به این مسأله می‌پردازیم.

امّا «هان علیه» پست می‌شود، دنیا دیگر در قبال افراد پست می‌شود، زیبایی‌های دنیا دیگر برای افراد جلوه ندارد، جاذبه‌هایی که افراد دیگر را به سمت خود می‌کشاند و در مهالک غوطه‌ور می‌کند و آنها را از بین می‌برد و استعدادهای وجودی آنها را همه‌را نابود می‌کند و از افراد به یک جسم بی‌جان و یک میت بی‌روح می‌سازد، دیگر آن جاذبه‌ها برای انسان دیگر جاذبه نیست، خنده آور است.

یک بچّه وقتی که یک ماشین دستش گرفته آن را کوک می‌کند و راه می‌رود، شما وقتی که نگاه این کنید، هر چه صدایش می‌زنید اصلًا تمام حواسش به این ماشینش است، اصلًا نگاه نمی‌کند پدرش دارد صدایش می‌کند، اعتناء به بابایش نمی‌کند چرا؟ چون تمام وجودش را همین ماشین کوکی گرفته، همین‌قدر، فرض کنید که پنج تومان است، پنج‌تا یک تومانی، ده تا یک تومانی هم بیشتر نیست، امّا قشنگ‌است، وقتی نگاه می‌کند رنگش قرمز است، قشنگ است این را این‌طوری می‌کنی می‌رود جلو عجب! این چه‌چیز عجیبی است! این‌چه مسأله خارق‌العاده‌ای است! ندیدیم ما یک همچنین چیزی، فشارش می‌دهیم می‌رود جلو، این چه‌جوری می‌شود قضیه؟ حالا هر چه پدر صدا می‌کند، بیا غذا بخور اعتنا نمی‌کند، مادر هر چه صدایش می‌کند اعتنا نمی‌کند، بابا اینها تو را بوجود آوردند، اینها تو را بزرگت کردند، اینها تو را به اینجا رساندند، اینها زندگی تو را به عهده گرفتند، اینهایی که دارم عرض می‌کنم، یکی‌یکی رویش فکر کنید نمی‌خواهم برایتان قصّه بگویم، همین است! ما هم به همین شکل هستیم! این ماشین کوکی هم می‌رود و تمام وجودش را می‌گذارد روی همین ماشین کوکی، دارد می‌رود جلو و کیف می‌کند و می‌خندد و می‌گوید آی بابا نگاه کن دو متر رفت جلو، این‌دفعه بیشتر فشارش دادم، نمی‌دانم چکار کردم، دیگر دو متر و نیم رفت، تمام وجود او را همین قرار داده، خب حالا شما به این نمی‌خندید؟ شمای پدر به این نمی‌خندید؟ نگاه کن، نگاه کن فکرش این است، احساسش همین است، تعلّقش همین است، امنیه و خواستش همین‌است، همه‌اش چیست؟ دنیا برایش آمده توی این، آقا زلزله شد در بم، چهل‌هزار نفر مردند این می‌گوید بگذارید من ماشینم را کوک کنم دو متر برود جلو، نمی‌گوید؟ می‌گوید دیگر. آقا آنجا جنگ شد الآن دارند می‌زنند، می‌کشند چه می‌کنند، می‌گوید ببینم چقدر این جلوتر می‌رود، آقا آنجا این‌طور شد، آقا آنجا این‌طور شد ... هیچ کاری ندارد.

امّا شما که یک پدر هستید، شما که فکرتان بالاتر هست، شما که سعه وجودی بالاتری از او دارید چه می‌کنید؟ به او می‌خندید و او را به حال خود می‌گذارید و اگر ببینید دارد از حدّ تجاوز می‌کند دست او را می‌گیرید و می‌گویید تا اینجا دیگر بس است، این مقدار به بعد دیگر باید بیایی غذا بخوری، دیگر گرسنه‌ات هست دیگر اینجا خطر دارد، دیگر آنجا خطر دارد، آن‌هم رعایت می‌کند، اگر نکنید شما هم مثل همان ماشین کوکی هستید، مثل همان‌بچّه، اگر شما این بچّه را به حال خود بگذارید شما هم شدید همان آن، پس بین شما

و بین او چه فرقی است؟ چه فرقی است؟ در سرما می‌خواهد برود در حوض شنا کند، شما می‌گذارید برود شنا کند؟ نمی‌گذارید. می‌خواهد برود فرض کنید از پشت بام خودش را بیاندازد، خوشش می‌آید نگاه می‌کند می‌بیند بادکنک آورده‌اند، دارند می‌فروشند این هم از آن بالا نگاه می‌کند، چکار می‌کند یکدفعه می‌پرد بادکنک‌ها را بگیرد دیگر، بچّه همین است. شما پشت بام را حصار می‌بندید، نرده می‌گذارید که این نتواند محکومِ احساسات خودش بشود و اختیار عقلانی که اصلًا در او وجود ندارد را کنار بگذارد و آن احساسات را جلو بیاورد، این دنیاست. خب، این افکار و این خصوصیات برای چه کسانی است؟ برای آنهایی است که اینها مُنغَمِر در این جاذبه‌ها هستند، منغمرِ در این خیالات هستند، منغمرِ در این برداشت‌ها هستند، فکر این است، تعلّق این است.

آیه شریفه قرآن راجع به ابلیس می‌فرماید: يا بَنِي آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ الأعراف، ۲۷ بنی‌آدم مواظب باشید حواستان جمع باشد مبادا شیطان شما را گول بزند به فتنه‌بیندازد، يفْتِنَنَّكُمُ یعنی به فتنه، به امتحانی که از آن امتحان سربلند بیرون نیایید این را می‌گویند فتنه، وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ... الأنفال، ۲۵ معنایش همین است مواظب باشید در آن فتنه و امتحانی نیفتید که تر و خشك را بسوزاند. لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ يك وقت شیطان شما را به فتنه نیندازد، همان‌طوری که پدر و مادرتان را به فتنه انداخت، حضرت آدم و حضرت حوّا را به امتحان و به فتنه‌انداخت، به آزمایش انداخت.

از اینجا به بعد دیگر می‌خواهم رفقا خوب دقّت کنند، چون بزنگاه مطلب امروز ما در این مقدار از آیه هست، لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما صحبت امروز ما را این یک قسمت تشکیل می‌دهد تا اینکه بدی‌های آنها را به آنها نشان بدهد لِيرِيهُما ارائه بدهد و نشان بدهد سَوْآتِهِما بدی‌هایشان را، خب اینها از بهشت آمدند بیرون دیگر، از بهشت آمدند بیرون، و وقتی که آمدند از بهشت بیرون، عریان آمدند از بهشت بیرون، عریان آمدند یعنی چه؟ یعنی هیچی تنشان نبود، خیلی خوب و خیلی راحت هر دو کاملًا اهل توحید و موحّد بودند، هیچ لباس نداشتند «مجرّد شو مجرّد را ببین» قشنگ آمدند بیرون و از این نحو تعبیر می‌آورد لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما بدی‌های آنها نمایان شد، آنچه را که اینها می‌باید بپوشانند، این نمایان شد. امّا امروزه مثل اینکه دیگر این خبرها نیست، شیطان دیگر نمی‌تواند از این کارها بکند، چون همه چیز دیگر عادی شده، دیگر نه بدی وجود دارد، نه چیزی وجود دارد، هیچی دیگر، همه الحمد اللَه دیگر خوب و از این به بعد شیطان از یک راه دیگر وارد بشود.

إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ ای مردم ای بنی آدم بدانید که شیطان شما را می‌بیند و قبیله او و جنود او و افراد او، شما را می بیند «مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ» امّا شما نمی‌بینید اینجا مشکل است، او شما را می‌بیند و شما او را نمی‌بینید، او شما را احساس می‌کند و با شما در تماس است امّا شما او را احساس نمی‌کنید، شما او را لمس

نمی‌کنید، شما به این موجود پی نمی‌برید، مدرکات شما نمی‌تواند یک‌همچنین موجودی را در کنار خودتان احساس کند، مدرکات شما نمی‌تواند، اگر احساس کند مسأله صورت دیگری به خود می‌گیرد امّا شما نمی‌توانید.

در پی این مطلب خدا می‌فرماید إِنَّا جَعَلْنَا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ ماشیاطین را اولیاء قرار دادیم برای آنهایی که ایمان ندارند. شیطان پس معلوم‌می‌شود، ولی همه کس هم نیست، با هر کسی هم نیست، مخصوص یک‌عدّه افراد است که ایمان ندارند، آن افرادی که اعتقادندارند، آن افرادی که مقادیر و مشیت عالم وجود را منتسب به مسبّب الاسباب و مؤثّر در عالم نمی‌دانند، این به آنها برمی‌گردد با آنها ارتباط دارد و با آنها قرین است، در این آیه نکاتی وجود دارد.

خداوند می‌فرماید که یا بَنِي آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ شیطان شما را به فتنه نیندازد كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ همان‌طوری که پدر و مادر شما را، حضرت آدم و حضرت حوّا را آمد از بهشت خارج کرد، از بهشت آمد بیرون کرد. خوب حضرت‌آدم و حضرت حوّا چگونه از بهشت خارج شدند؟ چطور شد که از بهشت خارج شدند؟ شیطان آمد چه کرد؟ آمد وسوسه کرد، آمد برای آنها زینت داد، آمد در قبال‌اوامر و نواهی الهی مطلب دیگری را قرار داد در کنارش، چون خداوند به حضرت آدم و حوّا گفته بود ... وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ ... البقرة، ۳۵ از این شجره نخورید، از هر درختی می‌خواهید بخورید و خیلی عجیب است انسان این‌طوری است، به همانی چیزی رو می‌آورد که از آن او را نهی می‌کنند.

اگر بگویند آقا این فرض کنید که صدهکتار زمین همه‌اش باغ است، همه‌اش میوه است، همه‌اش استخر است، برو هر کاری می‌خواهی بکن، هر تمتّعی، میوه‌ای ...، امّا به این ده‌متر، کاری نداشته باش، حالا فرض کنید این ده متر درخت است، چه هست، آدم اوّل می‌رود سراغ این ده متر! یعنی همانی که از آن نهی شده، صد هکتار را می‌گذارد کنار، بلند می‌شود می‌رود سراغ ده متر، و این که می‌گویم خدمتتان این واقعیت است، اگر ما بدانیم که خدای متعال چه نتیجه‌ای بر انجام‌تکالیف برای ما قرار داده و ما را به چه نتایجی می‌رساند و به چه آثاری ما متحقّق خواهیم شد و به چه فعلیتهایی خواهیم رسید و این استعداد را به چه فعلیتی می‌رسانیم در اثر اطاعت و در اثر عمل به تکلیف و در اثر پیمودن راه خدا، آن‌وقت خواهیم دید که نسبتِ بین آن آثار و نسبت بین این لذائذ دنیوی و شهوانی و واردشدنِ در جاذبه‌های عالم دنیا، نسبت مانند نسبتِ به‌اضافهِ بی‌نهایت تا مِنهای بی‌نهایت است، نه نسبت، نسبت صد هکتار و ده جریب، یک عدد جبری به اضافه بی‌نهایت، این طرف، نه این طرف صفر، مِنهای بی‌نهایت. اینکه من خدمتتان عرض می‌کنم مبالغه نیست، وقتی که انسان بداند و متوجّه بشود که خدای‌متعال چه نصیب اولیاء او کرده است، آن‌وقت به این عرض بنده پی‌خواهدبرد، آن‌وقت

کلام امام عسگری علیه‌السّلام **لو عَقَلَ أهلُ الدُّنیا لَخَرَبَت الدُّنیا** آن مفهوم خودش را پیدا خواهد کرد، که اگر مردم همه، عاقل بخواهند زندگی کنند و عاقل باشند دیگر دنیایی وجود ندارد، دیگر جاذبه‌هایی وجود ندارد.

این حقیقت و این خصوصیت انسان است نسبت به آنچه که نهی می‌شود، می‌رود نسبت به آن رو می‌آورد، نسبت به آنچه که از او نهی می‌شود و از آن برحذر می‌شود. ما آمدیم به آدم و به حوّا گفتیم شما می‌توانید از این بهشت استفاده کنید، نه در این بهشت، گرسنه خواهی شد و نه در این بهشت تشنه خواهی شد، نه رنج در این بهشت برای شما پیدا خواهد شد و نه به مصیبتی مبتلا خواهی شد، ما آمدیم به او گفتیم، و این گفتن گفتن تکوینی است، یعنی خود حضرت آدم و حضرت حوّا این مطلب را در آنجا احساس می‌کردند و این مطلب را در آنجا می‌یافتند، امّا آن نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجّه کرد اینست که این وجدان و یافتنِ این مطلب، هنوز در مقام‌رسیدن به فعلیات نبوده و هنوز در مقام وصول به مراتب کمال نبوده‌است و هنوز آن آثارِ تعلّق به دنیا و حضور در آن دنیا در زوایای نفس این دو وجود داشته وإلا دیگر تمایلی نداشتند. معنا ندارد، اگر یک شخصی به مقام فعلیت برسد ...

فرض کنید که مانند ملائکه، ملائکه دارای مقام فعلیت هستند، مقام فعلیت، یعنی مقام کمال، یعنی رسیدن به یک مرتبه از عقل، الآن شما یک کار ضروری دارید، می‌خواهید مسافرت کنید و سریعاً باید حرکت کنید تا به آن وسیله بخواهیدبرسید، مسافرت هم مسافرت طولانی است و از دست می‌رود، می‌خواهید مکه مشرّف‌بشوید، فرض کنید من باب مثال فرزند شما همین ماشین کوکی قرمز رنگ را می‌آورد و می‌گوید بابا بیا با من بازی کن، من همبازی ندارم، من تنها هستم (خب بله در این موارد تقصیر باباها هم هست، باید همبازی درست کنند که دیگر نیایند بچّه‌ها سراغشان، این کمبود باعث می‌شود آنها بابا را بعنوان همبازی قبول کنند، امّا اگر مشکل حل بشود آن هم به بابا دیگر کاری ندارد، بلند می‌شود می‌رود با همبازیش بازیش را می‌کند) خب حالا می‌گوید نه می‌خواهم با این بازی کنم، إلّا و باللَه گریه می‌کند، باید بیایم بازی کنم شما هم می‌بینید دارد دیر می‌شود، بلند می‌شوید می‌روید با آن بازی کنید؟ هواپیما حرکت‌کند؟ هواپیما برود حرکت کند و شما از این سفر بمانید، یا نه این مسأله‌ای که باعث می‌شود شما این نکته را کنار بگذارید و به آن ترتیب اثر ندهید؟ یک شکلاتی به او بدهید، یک آبنباتی به او بدهید، او را در بغل بگیرید نوازشی‌بکنید به یک نحوی سرش را گرم بکنید و بعد هم از آن‌طرف آهسته بدون اینکه متوجّه بشود بروید. آن چه عاملی است که شما را به این کار وا می‌دارد؟! و از پرداختن به بازی او مانع می‌شود؟! آن مرتبه کمال است، یعنی شما و ما در یک مرتبه کمال عقلانی در این مرتبه، یعنی در این موقعیت، حالا نه بالاتر، قرار گرفته‌ایم که عمل او را، برای او صحیح، امّا پرداختن خود به آن را بیهوده و عبث و لغو می‌دانیم، و هیچ عاقلی نمی‌آید این کار را انجام بدهد، عاقلی سفر خودش را لغو کند بخاطر اینکه بیاید یکساعت با بچّه ماشین بازی کند، ماشین‌کوکی بازی کند! نمی‌آید این کار

را انجام بدهد، این را می‌گویند مرتبه کمال عقلی در این مرتبه.

ملائکه از نقطه نظر رسیدن به مرتبه کمال عقلی به این مرتبه رسیده‌اند، یعنی به مرتبه‌ای رسیده‌اند که اوامر الهی و نواهی الهی را در وجود خود محقّق کردند، اصلاً نمی‌روند ...، نه اینکه نفهمند، نه اینکه ندانند، نه اینکه مانند این دیوار و این سنگ و گچ، چیزی احساس نداشته باشند، نه، احساس دارند، خوب هم احساس‌دارند، خوب هم می‌فهمند و بر خلاف آنچه که راجع به ملائکه گفته شده که اصلاً سنخیت آنها فرق می‌کند، ملائکه از نقطه نظر وجودی، به مرتبه نورانیت‌محض در همان مرتبه خودشان و کمالِ عقلانی در همان مرتبه رسیده‌اند، که مرتبه احساس و درك ملاکات نفس الأمریه است، ملاکات و احساسی که با آن احساس دیگر آن خصوصیاتِ مطالب خلاف، نمی‌تواند برای آنها جاذبه داشته‌باشد، این احساس را پیدا کردند .... لا يَعْصُونَ اللهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ ... التحریم، ٦ عصیان نمی‌کنند، عصیان کردن و اطاعت از باب تقابل سلب و ایجاب نیست، بلکه از باب تقابل عدم و ملکه است، یعنی موقعیت ملائکه، موقعیت عصیان است امّا آنها عصیان نمی‌کنند، مثل انسان می‌توانند مخالفت کنند، نه اینکه نتوانند و چوب و آهن هستند، چوب و آهن عصیان نمی‌کنند، چوب است دیگر، شما این آهن را بردارید، تیرآهن از او بسازید یا آهن را تبدیل به چاقو بکنید، آن چه تقصیری دارد؟ شما آهن را بردارید از آن میز بسازید، یا آهن را بردارید تبدیل به یك تبر کنید و بر سر یك شخص بزنید چه تقصیری دارد؟ آیا می‌شود گفت که در اینجا این آهن مقصر است؟ آیا ملائکه مثل این آهن هستند؟ شما چوب را می‌توانید از آن صندلی بسازید، همان چوب را می‌توانید به یك چماق تبدیل کنید و با آن می‌توانید یك نفر را از بین ببرید، حالا آن چوب مقصر است؟ نه، ملائکه عصیان نمی‌کنند، می‌توانند بکنند و نمی‌کنند. می‌توانند، چرا؟ عین همین مطلب و مثالی که عرض کردم، آیا اصلاً امکان دارد یك نفر مسافرت خودش را بخاطر بازی با یك‌ماشین کوکی فرض کنید که بچّه‌اش لغو کند؟ اصلاً می‌شود؟ می‌گویند دیوانه است. دیگر، می‌گویند دیوانه است و هیچ‌وقت کسی این کار را نمی‌کند و درصدد برمی‌آید او را آرام کند، نه اینکه خودش را با او تطبیق کند، نه اینکه خود را در آن‌مرتبه او درآورد، نه، او را آرام می‌کند، سر او را گرم می‌کند برای او وسیله انصرافی پیدا می‌کند، ملائکه به این مرتبه رسیدند.

خب حضرت آدم که در آن بهشت بود، این حضرت آدم هنوز به مرتبه کمال‌عقلانی نرسیده بود، اگر می‌رسید از این گندم نمی‌خورد. پس حالا این بهشت را متوّجه شدید که چه بهشتی است؟ بهشتی بوده است که در آن بهشت مراتب نعمت و مراتب فعلیت در مرتبه بروز و ظهور حقائق کمالیه انسان نبوده، بلکه در مرتبه آن کیفیت وجودی انسان بوده است. انسانی که تعلّق به مادّه هم هنوز در او قرار دارد، این بهشت بوده، انسانی

که هنوز در وجود او معجونی از دنیا و از جنبه رُبوبی بوده، یعنی همان مرتبه استعداد، این انسان و این آدم، که برای همه ما هست و این آیه جنبه سمبلیک دارد، نه اینکه واقعیت نداشته، واقعیت‌داشته ولی حکمش برای همه افراد ما هست، ما همه گندم خوردیم در اینجا رفقا بی برو برگرد، یعنی هم این جناب ابلیس بزرگوار، خدمت بابا بزرگ‌ما رسیده و هم خدمت ما رسیده، اگر خدمت ما نمی‌رسید ما الآن در کنار شما در روز جمعه نبودیم، هنوز در آن عالم متنعّم بودیم. پس یکی از بزرگترین مِنّتهایی که جناب شیطان بر ما و شما دارد، این که باعث شده ما الآن خدمت شما برسیم، این یکی از آنهاست. اگر او نمی‌آمد و به ما در آن عالم از آن گندم نمی‌داد آن مراتب تکاملی برای ما پس از این پیدا نمی‌شد، آن آمد این کار را کرد. حالا این فعلًا پیش درآمدش تا اینکه بعداً ما کم‌کم در این مسأله بخواهیم صحبت بکنیم و بیشتر این بزرگوار! را به رفقا و به دوستان معرّفی کنیم تا رفیقشان! را خوب بشناسند و بدانند که چه دوست و محب و شفیقِ رفیقی! خداوند برای آنها قرار داده، علی‌کل‌حال دیدمان را یک قدری نسبت به او عوض کنیم و تغییر بدهیم و با یک دید دیگری به او نگاه بکنیم که خیلی هم از دست ما ناراحت نباشد! خب حالا این موقعیتی که برای حضرت آدم و برای ما پیش آمد، بقول خواجه چه می‌فرماید؟ رفقا باید دیگر شعرش را بلد باشند.

من مَلَک بودم و فردوس برین جایم بود... ***

من ملک بودم یعنی اشاره به همان مقام استعداد، که هنوز مراتب کمالی در وجودما محقّق نشده بود، که حالا از آن تعبیر به مقام ذرّ می‌کنند، البتّه مقام ذرّ بالاتر از این مقامِ حضرت آدم هست، مراتب ملکوت در جنبه عدم وصول به مراتب‌فعلیت، یعنی همان مرتبه استعداد که نازل می‌شود و به صورت درمی‌آید

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود *** آدم آورد در این دیر خراب آبادم

بعد حالا خودش جواب می‌دهد و می‌گوید:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت *** ناخَلَف باشم اگر من به جوی نفروشم

آن آمد به دو تا گندم روضه رضوان را فروخت، امّا آن روضه رضوانی که در مقام استعداد است، می‌گوید آن بدرد نمی‌خورد، من ناخلف باشم اگر به جوئی نفروشم، من آن روضه رضوان را نمی‌خواهم، من یک روضه رضوانی می‌خواهم که آن روضه رضوان فعلیت است، دیگر در آنجا همه‌استعدادها به کمال رسیده، دیگر در آنجا همه جهات وجودی من به فعلیت رسیده، آن را من طلب می‌کنم و آن را هم راحت می‌فروشم، خدا خیرش بدهد، خواجه حافظ را یک دعایی هم برای ما بکن تو به یک جو فروختی ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم. علی کل حال این موقعیت و این مقامی که حضرت آدم داشته در آنجا این مقام، مقام چه بوده؟ مقام جمع بین دو جهت ربوبی و جهت خلقی و غیر ربوبی، جهت روحانی و جهت دنیوی، جهت اخروی و جهت مادّی و تعلّقات به مادّی و دنیوی، این مقام، مقامی بود که توانست شیطان بیاید گول‌بزند، اینجا آمد گول زد، گفت بیا

نگاه کن، خب حضرت آدم هم که عبارت عنوان بصری را نخوانده بود، ما خواندیم الحمد للَه دیگر نمی‌تواند ما را گول بزند، ولی حضرت آدم چون نخوانده بود، حضرت باید به او می‌فرمودند ای آدم ای‌پدربزرگوار ما، ای جدّ ما و اینها، من که گفتم اگر انسان امور خود را به خدا واگذار کند و تدبیرش را به او بیندازد و به آنچه که خدا گفته عمل کند و جُملَة **اشتِغالِهِ فِیمَا أَمَرَهُ تَعَالَی بِهِ وَ نَهَاه عَنَه** مگر خدا نگفت که از این نخور؟ خدا گفت بابا جان این صد هکتار را تو بخور دیگر، این‌قدر بخور تا بالا بیاوری، خب حالا این گندم که اینجاست همین یکی، این را برای من بگذار، بگذار برای خودش سبز بماند. شیطان آمد و گفت: نه، آقاجان هرچه هست در همین یک گندم است، در همان یک شاخه است بخور ببین چه می‌شود؟ اگر این را بخوری چه می‌شود؟ وَ زَیَّنَ و فَوَسْوَسَ لَهُمَا هی زینت داد، هی این را زینت داد، این یک شاخه گندم است، آن درخت چنار به آن بزرگی، گردوی بزرگی ندیدی آن وقت این یک شاخه گندم را ...، این‌ها همه حرف دارد، باید درباره آن فکر کرد، این همه میوه را ندید، این شاخه‌گندم را دید، اگر این را بخوری چه خواهی شد، پادشاه خواهی شد، نمی‌دانم رئیس جمهور خواهی شد، وزیر خواهی شد، نماینده خواهی شد، فلان موقعیت را در دنیا پیدا می‌کنی! بعد شروع کرد یک دانه گندم، ریاست، این یک دانه گندم، محبوبیت، این یک دانه گندم، هان، این یک دانه گندم فرض کنید که شهرت، این یک دانه گندم، مال و منال، این یک دانه گندم مسائل دنیوی و زن و بچّه و از این حرف‌ها، و بیا و برو، هی یکی یکی، یک دانه گندم، یک دانه گندم، آقا یک دانه گندم خیلی بتواند ثمر بدهد هفتاد دانه است، این شاخه هفتصد هزار دانه گندم داده بوده، این مال آن است، این مال این است، این مال آن است، آدم نگاه کرد دید عجب! ای دل غافل، ما از این مسأله غافل بودیم، این خدا چه چیزیش می‌شد که به ما گفت این را نخور؟

خب این مطلب آمد برای او، کم‌کم، کم‌کم ...، اینکه خدا گفته نخور چه حکمتی داشته؟! اینکه خدا گفته این‌کار را نکن چه دلیلی داشته؟! به چه حکمتی و چه دلیلی؟ خدا، محبوب، مطلوب، غایت، هی‌هی رفت کنار، هی یکی‌یکی شیطان آمد جلو، جلو، جلو آمد جلو، تا رسید به آنجایی که امر شیطان را بر نهی خدا ترجیح داد و به اینجا رسید که برداشت این را گذاشت در دهانش، خدا گفت: به‌به، به‌به چشمم روشن، عجب، عجب، دستت درد نکنه! می‌گویند عجب! نمک می‌خورید و بر سر سفره ما نشستید و ...، این همه خوردی، این همه به تو دادیم، این همه از نعمتهای خود ما نصیبت کردیم، فقط یک کار از تو خواستیم، آن کار آمد، آمد، آمد بر همه این مطالب غلبه کرد، این هم یواش یواش نیامد، وقتی روز اول‌شیطان آمد خب آدم این‌طور نکرد که اول گفت: برو گمشو! می‌زنم توی سرت! دیگر اینجا پیدایت نشود! شیطان هم گفت: چشم ما رفتیم، خب رفت. دوباره فردا آمد، رفت یک گوشه نشست.

دوباره آمدی؟

ما که حرفی نداریم، ما کاری نداریم!

بابا وِل کن برو

ما که نگفتیم بیا بخور، ما که نگفتیم چه کار کن، ما همین‌طور نشسته‌ایم نگاهت می‌کنیم، ما همین‌طور نشسته‌ایم با تو کاری نداریم!

خب بیا ببینم چه مرگت هست؟ ببینم چه می‌خواهی؟

هیچی، بابا ما دیروز از تو تقاضایی کردیم زدی توی سرمان دو تا لگد هم به ما زدی و ... خب عمل نمی‌خواهی نکنی نکن، خب دیگر چرا ما را می‌زنی؟ خب دیگر چرا ما را بیرون می‌کنی؟ [حضرت آدم] یک خرده آمد گفت این حرف بدی هم که نمی‌زند، حالا ما بیخودی زدیم این را، مثلًا چه کردیم

حالا چه می‌خواستی؟

بابا هیچی بیا آن را بخور، من آن را نگفتم، دلت می‌خواهد بخور، دلت می‌خواهد نخور، من حرفی ندارم، نیامدم توی دهانت بگذارم، ما فقط گفتیم که این، این خصوصیات دارد، این مقام دارد، موقعیت دارد، شهرت دارد، می‌آیی اینجا برای خودت کسی می‌شوی، عکست را می‌زنند به در و دیوار، همه جا، رادیو، تلویزیون، دنیا اسمت را پخش می‌کنند، ما این حرف‌ها را زدیم مگر دروغ گفتیم؟ نه، خب ببین اگر دروغ گفتیم نخور.

آن هم نگاه می‌کند می‌بیند نه راست می‌گوید، خیلی هم راست‌می‌گوید. بیچاره دروغ نمی‌گوید، اتفاقاً شیطان راست می‌گوید، این دفعه راست می‌گوید، این مرتبه راست می‌گوید، امّا بعد حرف‌هایش را آن دنیا پس‌می‌گیرد، بله، تو وارد اینجا بشو، ببین عکست را به در و دیوار می‌زنند یا نمی‌زنند، تو اگر در خانه‌ات بنشینی عکست را می‌زنند به در و دیوار؟ هان! این بهتر است یا بلند بشوی بیایی عکست را بزنند، به‌به به‌به به‌به همه مردم می‌آیند نگاه می‌کنند بَه چقدر قشنگ است.

ما یک دفعه یک جا رفتیم یک انتخاباتی بود نمی‌دانم چه بود، همین چندی پیش ما عکس این بنده خدا را دیدیم، دیدیم این که اوّل انقلاب هم همین عکس را داشت مثل اینکه این اصلًا پیر نشده، به همان کیفیت و به همان خصوصیت و اینها گفتیم بَه مثل اینکه به اینها ساخته، به ما نساخته می‌گویند آقا شما ریشت سفید شده. هان عکس را می‌زنند، خیلی قشنگ، خیلی خوب، راست می‌گویی بیا عکس الانت را بزن.

یک دفعه در یک جریانی بود در یکی از این شهرستانها یک بنده خدایی بود بخت برگشته این در همان اوّل رأی نیاورد، حجّت الاسلام کذا و اسم و عکسش بود ... رأی نیاورد، این افتاد به دوره بعد، در دوره بعد ما دیدیم این آقای حجّت الاسلام یک دکتر بزرگ، یعنی تمام صفحه را گرفته بود: "دکترفلان" بعد زیرش یک "حجّت الاسلام" کوچک ...، التفات کردید؟ هان این است، این است قضیه، دکتر فلان حجّت الاسلام مثلًا فلان.

این چیست؟ زینَ! بلندشو، بلند شو بیا نگاه کن، ببین چه‌جوری می‌اندازم در ذهنت این کار را بکنی، دالش را درشت بنویسی! این را چه کسی می‌اندازد در ذهنت، جبرائیل می‌اندازد؟ نه، این کار من است. این بزرگوار هنر دارد، هنرش را این‌جوری می‌آید ارائه می‌دهد، این‌جوری در ذهن می‌اندازد: این بالا را قرمز بکن، این را متالیکش بکن، این را کاغذ گلاسه بکن، این را این‌جوریش بکن ...، اینها را میکائیل به شما یاد داده؟ جبرائیل می‌آید یادمی‌دهد؟ آنها از این چیزها هیچ بلد نیستند، اصلًا نه متالیک جبرائیل سرش می‌شود، نه گلاسه سرش می‌شود، نه کاغذ یک متر در شش متر سرش می‌شود، نه ...

هیچی بلد نیست، جبرائیل به پیغمبران وحی کرده، علوم اوّلین و آخرین را دارد، ماسوی‌اللَه همه علم‌شان را می‌گیرند، امّا این کار را خدا یادش نداده، نداده، بیچاره چه کند؟ اینها را یاد کی خدا داده؟ یاد شیطان داده، این قسمت را برای او گذاشته، این قسمت را هم برای این گذاشته، تو برو کار خودت را بکن، تو هم برو کار خودت را بکن. آن می‌آید این‌جوری می‌چرخاند این کار را بکنید، آن کار را بکنید آن زنگ را به او بزنید، این تلفن را بزنید، جلوی قضیه را این‌جوری بگیرید، برای نفوذ بیشتر، این ترفند را بکار ببرید، اینها همه از شاهکارها و لطف‌هایی‌است که جناب شیطان، بله این بزرگوار نسبت به همه ما دارد، منتهی برای هر کسی به متناسب خودش و سعه وجودی خودش پرونده دارد، ما نسبت‌به این قضیه نگران نباشیم، هیچ ما غصّه شیطان را نخوریم، ابداً، قشنگ، حسابی برای همه‌مان گذاشته، إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ آن دارد شما را می‌بیند، ای‌بیچاره‌ها شما نمی‌بینیدش، آن مراقب بر شماست، ای بخت برگشته‌ها شما اطّلاع ندارید، شما شب خوابیدید ولی او بیدار است، او برای فردای شما قشنگ دارد می‌نویسد، دارد پرونده را تکمیل می‌کند، صبح که می‌شود می‌دهد ورقه را دست جنودش‌حالا بروید دنبالش، بروید بیرون. آقا از خانه می‌آید بیرون، این‌جنود شیطان هم همه دورش را گرفته‌اند، و خدا به انسان رحم کند، وقتی که انسان ببیند که جنودش دورش را گرفتند، جنود شیطان دور انسان را گرفتند و انسان را دارند این طرف می‌برند، و آن طرف می‌برند، این طرف می‌برند.

یک روز در مشهد در همان اواخر زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه روز عید غدیر بود، یا روز نیمه شعبان بود نمی‌دانم، ما نشسته بودیم مجلس شلوغ بود من تازه از قم رفته بودم، صبح که وارد مجلس شدیم دیدیم که مجلس پر است، هم در اتاق و هم در هال و اینها پر است ما هم همان کنار در نشستیم، حالا مرحوم آقا ایشان توی اتاق در همان حسینیه بودند، ما هم کنار در نشسته بودیم، آن خطیب هم مشغول صحبت بود. یک ربعی گذشت، یک مرتبه ما دیدیم سه‌نفر آمدند یک آقایی آمد نشست و یک دفعه ما نگاه کردیم دیدیم، این همان آقایی است که عکسش روی در و دیوار است، اینکه مدّت‌ها این طرف‌ها پیدایش نمی‌شد، شما کجا و آقای طهرانی کجا؟ مجلس آقای طهرانی؟ حالا تقریباً دو، سه هفته به انتخابات مانده بود تا شروع بشود، دیدیم آمد و با دونفر نشست، نشست و یک مقدار نشست و دید نه، خب این حرف‌هایی که می‌زند که به درد نمی‌خورد

دیگر و بالأخره وقت ایشان ارزش بیشتری دارد! وقت اینگونه افراد نباید تلف بشود! باید در موارد مفید این‌اوقات تلف بشود! و این آقا چه می‌گوید بالای منبر! ما برویم به کارمان برسیم! رو کرد به من گفت شما آقازاده ایشان هستید، آقای طهرانی هستید، گفتم: بله، فرمایشی دارید؟ گفت: من می‌خواستم خدمت ایشان برسم! گفتم: دُمِت را می‌گذاری روی کولِت همین الآن می‌روی بیرون، معطّل نمی‌کنی! یک نگاهی به ما کرد گفتم: پاشو آقا، پاشو برو، پاشو برو، پاشو، اینجا جای شما نیست پاشو، این آقا هفده سال است که در مشهد است، شانزده سال است، امروز پیدایت شده؟ سه هفته به انتخابات مانده؟ گفتم (همین جوری:) دمت را می‌گذاری روی کولت بلند می‌شوی پشت سرت را هم نگاه نمی‌کنی، اینجا جای تو نیست و دمش را هم گذاشت و فوراً رفت، یک دقیقه نشست و بلند شد با آن دو نفر رفت.

اینها چیزهایی است که ما باید این مطالب را در مغز خودمان و در نفس خودمان بیابیم، خودمان را باید خلاصه دریابیم و دریابیم که مطلب کجاست و چه جوری است. و نباید به این و آن خندید، من آمدم مثال زدم و اسم هم نمی‌آوریم و نباید هم اسم آورد، علی کل حال شخصیت افراد محترم است و انسان نباید اسم بیاورد. امّا از باب اینکه بدانیم که خودمان را به چه نحو جلو ببریم.

شیطان آمد شروع کرد یکی یکی برای حضرت آدم توضیح دادن: این گندم را می‌بینی، این مال این است، این گندم‌را می‌بینی مال این است، اگر بروی چه می‌شوی، اگر بروی مردم می‌آیند، اگر بروی قوم و عشیره پیدا می‌کنی، اگر از این بخوری این‌طور می‌شوی، تمام آنچه را که در این دنیا بر سر من و سرکار می‌آید در آن عالم برای آدم و حوّا توضیح داد، همه را توضیح داد، که این دنیا این است، این دنیا این است، خصوصیت این است، بیا دارد، برو دارد، سلام دارد، صلوات دارد، برای سلامتی حضرت آقا صلوات بفرستید، خدا سایه آقا را بر سر ما مستدام بدارد، نمی‌دانم تا ظهور فلان چه کند، و از این حرف‌ها، این دنیا همه را دارد.

در همین سنه اخیر همین امسال که خداوند توفیق تشرّف حجّ را قسمت ما کرد، یک روز یکی از رفقا آمد برای من تعریف کرد، رفته بود برای دیدن یک شخصی، در منزل و در بعثه یکی از همین آقایان، خب خیابانی بوده، بعثه‌ها همه بودند، به مسائل مردم رسیدگی می‌کردند به احکام شرعی رسیدگی می‌کردند، روز شهادت امام باقر علیه‌السّلام روز هفتم ذی‌الحجّه خب مجالسی در آنجا بوده، این شخص هم منبر رفته بود، خب افرادی بودند، آقایان بودند جمعیتی بود، راجع به امام‌باقر علیه‌السّلام صحبت و قبل از اینکه بخواهد برود صحبت کند به این شخص گفته بود که در مجالس آقایان، صحبت کردن خیلی مشکل است و خیلی خلوص‌نیت می‌خواهد و خیلی خلاصه قصد وجه و قصد قربت ... و هر وقت من بخواهم در یک همچنین مجالسی بروم صحبت کنم، اوّل نذر می‌کنم، پانصدصلوات نذر می‌کنم بفرستم که بتوانم خلوص نیت خودم را تأمین کنم، قصدقربت خودم را تأمین کنم، گفتم: خب ایشان چه کردند؟ گفت: هیچی رفت بالای منبر، ولی

خب آخر سر خراب کرد. گفتم: معلوم است دیگر چکار کرد؟

گفت شروع کرد از همان مجلس و صاحب مجلس (البتّه خب صاحبش آنجا نبود، ولی اینجا هست!) تعریف کردن: خداوند سایه ایشان را مبارک بگرداند! این مجالس را برقرار بگرداند! به عزّ اسلام بواسطه وجود این شریف ایشان بیافزاید! و ... و بعد هم پایین آمدند. گفتم: این بود آن نذر پانصد صلوات؟ خلوص نیت این است؟ بین این بعثه و بین بعثه‌ای که پانزده متر بعدش فاصله است چه فرقی می‌کند؟ این یک آقا آن هم یک آقا، چرا نرفت در این مجلس صلوات برای آن آقا بفرستد؟ مگر آن آقا هم صاحب رساله نیست؟ مگر آن آقا هم حکم نمی‌گوید؟ پنجاه متر آن‌طرف‌تر هم فلان آقا هست، صد متر ... الحمدللّه که پانصد تا بود، نمی‌دانم دویست متر آن طرف‌تر هم فلان آقا هست ...

چون این دعوتش کرده بود، این به او دلار می‌دهد، اینجا برای این سلام و صلوات بفرستد این شد نذر پانصد تا صلوات، خلوص نیت این است معنایش؟ قشنگ، اگر راست می‌گویی‌بلند شو در مجلس این آقا برو منبر، بعد برای سلامتی و استمرار حیات فلان کسی که آن طرف است دعا کن، بالأخره اگر این شیخ است، آن سید است حداقل باصطلاح یک وجهی دارد، همه‌اش که یکی است، علی کل حال بالاخره سیدی و انتساب به رسول خدا مزیت باشد، چرا این کار را نمی‌کنی؟ می‌دانی چرا این کار را نمی‌کنی؟ چون بجای اینکه پاکت اینقدری باشد می‌شود اینقدری! بخاطر این چون دیگر فردا دعوتت نمی‌کنند، چون می‌گویند آقا حقّ مجلس را ادا نفرمودند، حقّ مجلس این است که بلند شوی بروی روز شهادت امام باقر علیه‌السّلام، بالاترین اهانت به امام باقر را جناب‌عالی بالای منبر انجام‌می‌دهی و آنچه را که مورد نظر امام باقر نیست، در آن مجلس مطرح می‌کنی، چیه قضیه؟

اتّفاقاً دیشب یکی از دوستان در یک مجلسی از من سؤال می‌کرد که من وارد آن مجلس شدم، وارد آن مجلس ذکر مصیبت شدم، آن ذاکر مطلب را قطع کرد و گفت برای سلامتی یا هر چه، یک صلوات بفرستید، خب خیلی ناراحت شدیم، بعد از آن مجلس من به ایشان تذکر دادم و گفتم که، آقا جان مجلس سیدالشّهداء علیه‌السلام بالاترینِ مجالسی است که در این دنیا منعقدمی‌شود، شما از سیدالشّهداء علیه‌السلام بالاتر چه شخصی را سراغ دادید؟ بالاتر از امام حسین علیه‌السلام کیست؟ بگویید کیست؟ کسی نیست. اگر شخصی باشد مثل خود امام حسین علیه‌السلام در مرتبه امامت، امام زمان علیه‌السلام است دیگر، ما دیگر کسی دیگر را نداریم، مجلس سیدالشّهداء، مجلسی است که متعلّق به امام حسین است، و بالاترین مجالس است. خب یک وقت مجلس، مجلس عروسی است، مجلس محترمی است، مجلس جشن است، مجلس عادی است درست، امّا وقتی یک مجلس مجلس سیدالشّهدا است آمدن من در این مجلس برای کسب فیض و کسب نور است، نه اینکه برای ایجاد نورانیت. بنده غلط می‌کنم من و امثال من بیاییم به مجلس سیدالشّهدا نورانیت بدهیم، ما کی

هستیم که بیاییم نورانیت بدهیم؟ ما چه کاره هستیم؟ بالاترین اهانت به امام حسین این است که بگویند یک نفر آمد در مجلس امام حسین نورانیت داد، کی می‌آید به مجلس سیدالشّهدا نورانیت بدهد؟ مجلس سیدالشّهدا برای کسب نور است یا برای ایجادنور؟ کدام یکی از این دوتا است؟ آقا فلان شخص آمدند در آن مجلس نورانیت مجلس را به اصطلاح بالا بردند، نخیر آقا یک همچنین حرف‌هایی نیست، هیچ هم نورانیت بالا نرفته، ابداً، خیلی عرضه داشته باشد، بیاید اینجا کسب نور کند. نیتش را خالص کند نور بدست بیاورد، فیض بدست بیاورد، از آنچه که افاضه‌می‌شود در این مجلس او هم بدست بیاورد.

لذا در مجالس ائمّه علیهم‌السّلام وقتی تشکیل می‌شوند آن خطیب حقّ ندارد صحبت خود را قطع کند و آن شخصی را که وارد شده است را ارائه بدهد، چطور اینکه مرسوم است. اگر مجلس مجلس عادی است بسیار خب مجلس، مجلس جشنی است، آقا فلان‌شخص وارد شدند نورانیت اضافه کرد، عیب ندارد بگویید، بگویید اصلًا نور افکن آوردند باشد، خورشید آوردند وهر چه دلتان می‌خواهد بگویید، آن دیگر بسته به کرَم خودتان است. چراغانی کردند خودتان می‌دانید، امّا مجلسی که مالِ ائمّه علیهم‌السلام هست، اسم امام جواد علیه‌السلام روی آن مجلس است، اسم امام باقر علیه‌السلام روی آن مجلس است، چه جشن چه شهادت ...، این را رفقا بدانند، اهانت به امام علیه‌السّلام است که شخص خطیب دارد صحبت‌می‌کند، می‌بیند یک شخصی وارد می‌شود: آقا برای سلامتی این صلوات بفرستید، زهر مار! صلوات یعنی چه؟ این حرف‌ها چیست؟ بلند بشود بیاید مثل بقیه افراد بنشیند، برود بنشیند، گوش‌بدهد، خودش کسب فیض کند، قطع کردن صحبت به خود صاحب مجلس که امام زمان علیه‌السّلام است اهانت است.

در عصر عاشورا ما رفتیم یک مجلسی (اینکه می‌گویم إِنَّهُ یَرَاکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ اینجا است) برای اینکه از یک فردی هم تجلیلی کرده باشیم، هم احترامی، هم رعایت ادبی، حقّی بر گردن ما داشت. ما وارد یکی از این مجالس در طهران شدیم. خیلی از بزرگان، از افراد معنون، ائمّه جماعات، ریش سفیدها آمده بودند. اتّفاقاً آن خطیب و منبری هم خوب داشت روضه می‌خواند، یک روضه قشنگی می‌خواند، یک روضه با حالی می‌خواند، خیلی هم من خوشم آمد، وسط روضه یک نفر بلند شد (در مجلسِ فلان آقا) یک دستگاه از این دوربینهای یک متر و نیمی گذاشت روی دوشش و یکی یکی از این آقایانی که آمدند دم در، فیلم می‌گرفت. عجب، عجب، آن‌وقت آقا بلند می‌شود می‌آید می‌گوید مجلس ما در آن خلوص است! دارد این خطیب بالای منبر روضه وداع می‌خواند، تو بلند می‌شوی می‌آیی از آقایان عکس می‌گیری؟ آقا بهم زد آن مجلس را، آن توجّه را.

آن‌وقت مردم چکار می‌کنند؟ مردم هم چشمشان به این است دیگر، این دارد کجا می‌رود ... آن شخص هم که دارد گریه می‌کند، سرش را بلند می‌کند، بله ... این هم می‌شود مجلس امام حسین. إِنَّهُ یَرَاکُمْ قشنگ! این همان دانه‌های گندم است که یاد داد، اینجا دارد پس می‌گیرد، آنجا یادت دادم اینجا برو دوربین را بردار بیاور،

یك دانه از این دانه گندم‌ها، یك دوربین سه متری است، یك دانه از این گندم‌ها، بلندگو در خیابانهاست، که اینجا روضه هست، همه ببینند بفهمند، یك دانه از این دانه گندم‌ها، پخش کردن در وسایل ارتباطات جمعی، آن دانه گندم‌هایی که آنجا یادت دادم از تو می‌خواهم اینجا تحویل بگیرم فکر کردی بیخود زحمت کشیدم؟ ما هم می‌گوییم چشم می‌آییم یکی یکی تحویل می‌دهیم به اضافه چیزهایی که تو بلد نبودی، به ما یاد ندادی، همه را یکی یکی پس می‌دهیم، روضه امام حسین علیه‌السلام دیگر می‌شودمجلس شیطان. روضه امام باقر علیه‌السّلام در بهترین جای دنیا در مکه معظّمه، می‌شود مجلس شیطان، روضه امام‌جواد علیه‌السّلام می‌شود، مجلس شیطان، دیگر بسته به کرم ما دارد که چقدر برای شیطان مایه بگذاریم، کم، زیاد، إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ.

در اواخر حیات مرحوم آقا رضوان اللَه علیه، تقریباً چند سال آخر، رفقا آمدند به من گفتند، برو به آقا بگو که آقا این مجلس کفاف نمی‌دهد، افراد می‌آیند از این طرف، از آن طرف، از طهران می‌آیند، مشهد زیارت علی بن‌موسی‌الرّضا نمی‌توانند داخل بنشینند، می‌روند در کوچه. می‌رفتند در کوچه می‌نشستند، جا نبود، کلّ مکانی که مرحوم آقا اختصاص داده بودند برای مجلس یک حسینیه بود و یک هال، همین، یک حسینیه و یک هال، و بعد هم یک‌ایوانی بود و دیگر همین. چیز دیگری نبود، در ایوان می‌نشستند، اگر جا نبود می‌رفتند در کوچه می‌نشستند، کوچه هم که اصلًا صدا نمی‌آمد، نه بلندگو بود و نه هیچی هیچی هیچی حالا اگر یک صدایی می‌آمد و در باز بود، تابستان بود خب، شاید چیزی هم مثلًا، گمان نمی‌کنم صدا می‌آمد، چون یک مرتبه من خودم نتوانستم بروم بالا شلوغ بود، چیزی نشنیدم من در همان کوچه گرفتم نشستم، من که نشنیدم.

گفتند برو بگو که یك طبقه دیگر بالا بسازند که بالاخره جمعیت ...، آمدم به آقا گفتم، ایشان فرمودند همین است حسینیه و هال، هر که می‌خواهد زود بیاید، هر که می‌خواهد برسد زود بیاید، بعد از فوت ایشان، بعضی از این دوستان به ما گفتند آقا بیایید یك طبقه هم این بالا بسازید، بالاخره گفتم کاری که ایشان در زمان حیاتشان نکردند ما بعد از وفاتشان بکنیم؟ می‌خواهید بخواهید، نمی‌خواهید همین است همین است این می‌شود إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ ... النحل، ۱۰۰ در آیه شریفه می‌فرماید: إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ النحل، ۹۹ کلام امام‌صادق علیه‌السّلام، سلطنت شیطان بر آن کسانی که ایمان آوردند و بر خدا توکل کردند نیست، حضرت می‌فرمایند یتَوَکلُونَ دیگر، توکل، یعنی به خدا بسپار، دیگر مطالبی که خود حضرت فرمودند.

هر که می‌خواهد به روضه برسد زود بیاید، ما طبقه اضافه نمی‌کنیم. بنده خودم دیدم، در حرم امام رضا

علیه‌السّلام یک نفر، این‌قدر کارت گذاشته بود در جیبش، هر کس می‌آمد: آقا فلان‌جا روضه داریم بفرمائید کارت! در حرم، بالای سر امام رضا علیه‌السلام به افرادی که می‌آمدند کارت می‌داد، در خیابان فلان ... خب می‌شود حرم‌امام رضا علیه‌السلام چه؟ امام رضا این طرف است، امّا حرمش برای این می‌شود شیطان. در حرم امام رضا هم، می‌رود، بغلِ‌بغلِ امام رضا هم می‌ایستد برای افراد، به امام رضا کاری ندارد اصلًا، اصلًا در آنجا راهی ندارد، امّا همه که یک‌جور نیستند می‌آید اینجا، آنجا هم می‌رود برو در حرم بایست دعا کن، نمازبخوان، آن وقت ببین کی می‌آید یکی یک کارت را در بیاورد بده به او، آقا ما روز فلان روضه داریم.

اینجاست که ما باید به این مسأله برسیم، و به این نکته باید برسیم، که چطور راه‌ها را ما ببندیم؟ ساعت دوازده است دیگر، مثل اینکه خیلی صحبت کردیم امروز خسته نشدید رفقا؟ نه! ما توّقع داریم بگویید بله. یک ساعت و نیم هست که تقریباً داریم صحبت می‌کنیم، خب الحمدلل ه همتّ‌ها بالا است اشتیاق‌ها زیاد است، محبّتها ...، ما نگاه به نقصان خودمان می‌کنیم. راه‌ها را چطور ببندیم؟ ببینیم در آنجا چه گندم‌هایی را به ما ارائه داد و اینجا می‌خواهد از ما پس بگیرد آن درسی را که در بهشت به تو دادم، این دنیا می‌خواهم پس بدهی خوب هم پس بدهی، شاگرد خوبی برایم باشی. شاگرد زرنگ کیست؟ هر چه استاد می‌گوید:

آن که استاد ازل گفت بگو می‌گویم *** در پس آئینه طوطی صفتم داشته‌اند

البّته خواجه مربوط به خودش می‌گوید ولی ما حالا مربوط به شیطان می‌گوییم، هر چه استاد ازل ما (شیطان) گفت الآن داریم به او پس می‌دهیم، بفرمائید این نتیجه و کارنامه برای‌ما.

انشاءاللَه خداوند توفیق بدهد به ما که ما برای شیطان شاگرد خوبی نباشیم و مطالب او را اصلًا فراموش کنیم، نه اینکه به ذهن بیاوریم، اصلًا ندانیم که چه گفته به ما، تا اینکه حالا بخواهد در ذهن ما بخواهد بیاید. خب مطلب به اینجا رسید و مسأله خیلی زیاد بود و گمان می‌کنم که هنوز نسبت به رسیدن به مطلب باز ما راهی در پیش داریم، انشاءاللَه تتمّه مطالب برای جلسه بعد، خداوند توفیق عنایت کند. از خداوند می‌خواهیم که در زیر سایه مقام ولایت، امام زمان علیه‌السّلام ما را از مطیعین و متابعین و شیعیان واقعی او قرار بدهد و آنچه را که مورد نظر اوست در ما محقّق کند، و از هر چه که مورد انزجار و برائت اوست خدا ما را برکنارنگه‌دارد، در ظهور آن حضرت تعجیل بفرماید، ما را از منتظرین واقعی آن‌حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارتش و در آخرت از شفاعتش بی‌نصیب‌نفرماید.

اللَهمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

[1]

[1] حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ۱جلد، مکتب وحی – تهران – ایران، چاپ: ۱.